

## سخن عشق (نوری)

سخن عشق تو بی آن که برآید به زبانه  
رنگ رخساره خبر می‌دهد از سوز نهانم  
نه مرا طاقت غربت نه تو را خاطر قربت  
دل نهادم به صبوری که جز این چاره ندانم

گاه گویم که بنالم ز پریشانی حالم (2)  
بازگویم که عیانست چه حاجت به بیانم (اه 2)

من در اندیشه ی آنم که روان بر تو فشام (2)  
نه در اندیشه که خود را (2) ز کمندت برهانم (2)

سخن از نیمه بریدم که نگه کردم و دیدم  
که به پایان رسدم عمرو به پایان نرسانم (2)  
گاه گویم که بنالم ز پریشانی حالم (2)  
بازگویم که عیانست چه حاجت به بیانم (اه 2)

من در اندیشه ی آنم که روان بر تو فشام (2)  
نه در اندیشه که خود را (2) ز کمندت برهانم (2)

## سخن عشق

6 5 4 3 2 1	6 5 4 3 2 1	6 5 4 3 2 1	6 5 4 3 2 1	6 5 4 3 2 1
نم	ید به زبا	آن که برآ	عشق تو بی	□ سخن
نم	سوزه نها	می دهد از	ساره خبر	رنگ رخ
بت	خاطر قر	بت نه تو را	طاقت غر	نه مرا
نم	چاره ندا	ری که جز این	دم به صبوی	دل نها
لم	شانی حا	بنالم ز پری	یم که	□ گاه گو
لم	شانی حا	بنالم ز پری	یم که	□ گاه گو
نم اه	جت به بیا	نست چه حا	یم که عیا	□ بازگو
نم	جت به بیا	نست چه حا	یم که عیا	□ بازگو
نم	بر تو فشا	نم که روان	دیشه ی آ	من در ان
نم	بر تو فشا	نم که روان	دیشه ی آ	من در ان
را ز کمن	دیشه که خود	را نه در ان	دیشه که خود	□ نه در ان
	نم	دت برها	نم ز کمن	دت برها
	م و دیدم	که نگه کرد	مه بریدم	سخن از نی
	نرسانم	به پایان	سدم عمرو	که به پایان ر
	نرسانم	به پایان	سدم عمرو	که به پایان ر
لم	شانی حا	بنالم ز پری	یم که	□ گاه گو
لم	شانی حا	بنالم ز پری	یم که	□ گاه گو
نم اه	جت به بیا	نست چه حا	یم که عیا	□ بازگو
نم	جت به بیا	نست چه حا	یم که عیا	□ بازگو
نم	بر تو فشا	نم که روان	دیشه ی آ	من در ان
نم	بر تو فشا	نم که روان	دیشه ی آ	من در ان
را ز کمن	دیشه که خود	را نه در ان	دیشه که خود	□ نه در ان
	نم	دت برها	نم ز کمن	دت برها